



احساس زخمی

سیما سروده

سرشناسه	سر نوشته، میما، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	احسان زخمی/ سیما سر نوشته
مشخصات نشر	تهران: ماهابه، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	۵۰۴ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم
شابک	978-600-5205-91-6
وضعیت فهرست	فیا
موضوع	داستان های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	۸۰۹۸PII ۱۳۹۴ ۳ الف ۷۵۸/ر
رده بندی دیو	۶۲/۳۸
شماره کتابخانه	۳۹۴۵۵۲۲

احسان زخمی

نویسنده: سیما سر نوشته	ناشر: ماهابه
ناظر فنی چاپ: طاهره برومند جاوید	ناشر همکار: آگینه مهر
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶	شمارگان: ۵۰۰ نسخه
قیمت: ۲۸۵۰۰ تومان	شابک: ۶- ۹۱- ۵۲۰۵- ۹۷۸-۶۰۰

Instagram: mahabepub

تهران، خیابان جمهوری، خیابان فخر رازی، کوچه مهر، پلاک ۳

تلفن: ۰۹۱۲۴۴۹۳۵۴۸ - ۰۹۱۲۳۴۳۶۱۵۸ - ۰۲۱۶۶۴۱۱۰۵۶

زیردوش ایستاده بودم و آب رو داغ داغ کرده بودم تا بلکه سوزش آب، سوزش قلبم رو کمی تخفیف بده، اما انگار فایده‌ای نداشت و اشک‌های داغم بیشتر منومی - سوزوند و تا ته قلبم رو به آتیش می‌کشید. آرایشی که سه ساعت تمام آرایشگر روی صورتم نشونده بود، مثل سریش به پوستم چسبیده بود و آزارم می‌داد. همون طور که که بی اختیار اشک می‌ریختم سسجاق‌ها رو از لابه‌لای موهام درمی‌آورد. نمی‌دونم چقدر طول کشید تا گریهام تموم شد ولی بالاخره تموم شد هر چند حس می‌کردم تک‌تک موهای سرم هنوز درد می‌کنه و چشمم انگار داشت از بدقه در می‌آمد. با حوله تن پوش از حمام اومدم بیرون، از دیدن چهره‌ی درب و دایه‌ی منم توی آینه میز توالت وحشت کردم، کنار لبم باد کرده بود و درد سه تا خط قرمز پر رنگ روی صورتم بدجوری توی ذوق می‌زد.

سعی کردم بگم رازت ی آینه بدزد، دیدن کبودی‌های روی بازو هم و دل سوزوندن برای مردم جین اس پوشیدن چه فایده‌ای داشت؟

در حالی که حس می‌کردم یه حه‌رایی مستحق این تنبیه‌ام!

موهای خیس رو لای حوله پیچیدم و از اتاق خواب اومدم بیرون. بوی تند سیگار توی هال پیچیده بود و دونه‌ها و سوسه‌ها بالا پ کوچیک هالورن سقفی روشن بود. نمی‌دونم چه ساعتی از شب بود اما حس می‌کردم که روی مبل نشسته و دستهاشو ستون سرش کرده بود. دراون لحظه نمی‌دونست کدو یون بیشتر مستحق دل سوزوندنیم. شاید دل شکسته اون زخمی ترازدل سوخته‌ی من بود. احساس می‌کردم فضای خونه پر از غم و اندوهی بود که از قلب هر دوی ما منع می‌شد. جرأت نداشتم لب باز کنم و حرفی بزنم دلم نمی‌خواست باز هم بیان خنثی باعث بشه داغ دل هر دو مون تازه بشه.

برای شبی که به سیاهی بخت خودم بود، گفتن درباره گذشته و سلیقه تلخ بس بود. چند دقیقه‌ای در سکوت ایستادم و بهش خیره شدم، مطمئن بودم متوجه حضور من هست اما اونم نمی‌خواد بامن حرف بزنه، بعد اون طوفان وحشتناک این رفتار ازش بعید نبود. بی سروصدا برگشتم توی اتاق خواب و روی تخت دو نفره‌ای که با سلیقه‌ی تمام از تور و تافته سفید و آبی رنگ پوشیده شده بود خزیدم.

تمام اعضای بدنم می لرزید اما سردم نبود. میچاله شدم و چشمهامو بستم و سعی کردم بخوابم. می دونستم فقط خواب می تونه تسکین دل دزد مندم باشه. در اون شب منحوس انگار خواب هم از من رو برگردونده بود و ذهنم رو برای هجوم خاطرات موزی گذشته خالی کرده بود.

رنج زن بودن، درد دختر بودن، همسر بودن و یا مادر بودن نیست. . . رنج زن بودن، همان دردی که باعث می شه هر دختری یا همسری یا مادری حداقل یک بار در طول زندگیش آرزو کنه، کاش یک زن نبودم! رنج زن بودن همان دردی که نه می شه بیان کرد، نه می شه فراموش کرد. . . رنج زن بودن، درد عشیه که در وجود هر کدام از دختران و همسران و مادران هست و اون همون دردی که نه می شه بیان کرد، نه می شه فراموش کرد. . .

"سیما سروشه"